((چگونگی تغییرات بنیادین اجتماعی)) 

تقریبا اکثر افراد جامعه ما زشتی ها و قباحت ها را تشخیص میدهند و از کارهای غیر اخلاقی و غیرانسانی انتقاد دارند و در حرف شدیدا به رفتارهای ناپسند میتازند و حتی با جوک درست کردن، کارهای غیر قانونی و دور از شان انسان را به تمسخر میگیرند. ولی متاسفانه حتی یک نفر به همان رفتارها و کارها که از خودش سر میزند اهمیتی نمیدهد و شاید

هر روز هزاران بار همان عمل را تکرار میکند مثلا دروغ گفتن یا ریاکاری و یا مسائل خیلی پیش پا افتاده مثلا به فرهنگ رانندگی در سطح خیابانها نگاه کنید وقتی از یک مسیر یک کیلو متری رد میشوید چند نفر را میبینید که اهمیتی به مقرارات راهنمائی و رانندگی نمیدهد. ولی وقتی باهمان ادمها حرف میزنید با چه الفاظی از فردی که قوانین رانندگی را زیرپا میگذارند یاد میکنند. در واقع همه افراد جامعه به خاطر جهل به نزاکت اجتماعی و اخلاق مدنی و ناآگاهی از زندگی متمدنانه با تمام بی تفاوتی همه قوانین و مقررات زندگی اجتماعی را نادیده میگیرند: مسئولین یک جور، عوام یک جور، دانشجو یک جور، استاد یک جور، کارمند یک جور...مدیر کل به بالا هم یک جور دیگر... هر کسی با توجه به قدرت و توانائی که دارد تخلف و کوتاهی میکند. کارمند و رئیس اداره از کار میزند دزدی میکند رشوه میگیرد... استاد دانشگاه و دانشجو و معلم از کلاس از درس میزنند بدون مطالعه سر کلاس حاضر میشوند ، مقالمات ارشد اختلاس میکنند دزدی میکنند دروغ میگویند، تظاهر وریا میکنند و خیلی راحت با توسل به معصومین و مقدسات کارهای خود را با دروغ و مقدس معابی و عوام فریبی توجیه میکنند و اینکه همه خود را روشنفکر و زرنگ و دکتر و خوب و عالی میدانند و دیگران را ناآگاه و متخلف و عوام و همه کارها را به نام و به خاطر خدا انجام میدهند. اینجا چیزی که بسیار مهم است و تقریبا هیچ کس هم به آن توجهی ندارد این است که هر تخلفی از هر کدام از ما انسانها سر بزند عینا از جان و روح خود تاوانش را پس خواهیم داد چه اینکه، کسی کار زشت ما را ببیند یا اینکه کسی متوجه آن نشود و جالبتر اینکه هر روز تاوان کارهای خود را هم میدهیم اما متوجه نمیشویم فکر میکنیم بدشانسی آوردیم و.... این همه فشار و استرس، ناراحتیها، توهین ها، تحقیر ها ،عصبانیت ها، تصادف، مریضی و نفرت ها. ... اینا همه نتیجه کارها و افکار ماست. چرا که در قانون طبیعت که در راستای قانون الهی است هیچ چیزی حتی اندازه سر سوزنی فراموش نمیشود و گریزی از قانون طبیعت نیست به عبارتی هر تخلفی از ما سر میزند به آئینه قانون طبیعت برخورد میکند و عینا به خود ما برمیگردد.
بخصوص امروزه دروغ و تظاهر و بی تفاوتی مثل یک مرض در همه افراد جامعه ایران سرایت کرده است ولی حتی یک بار کسی در درون خود سکنی نمیگزیند که چرا به خاطر چی این رفتارها را از خود بروز میدهیم؟ از چی میترسیم که به دروغ و ریا روی آوردیم یا وقتی انسانیت و عزت نفس را از دست میدهیم چه چیزی بهتر از آن به دست خواهیم آورد وقتی هیچ موقع نمیتوانیم شاد باشیم یا آرامش داشته باشیم پس چرا از تخلف و دروغ و کوتاهی دست برنمیداریم. چرا، دنبال چی هستیم. وقتی همه باهم در یک دور تسلسل تخلف میکنیم و همه رفتارهای انسانی را زیرپا میگذاریم از کی و چرا انتقاد میکنیم یا به طور دقیقتر این انتقادها و جوک درست کردن ها از چی نشات میگیرد؟ جدا از این که افراد جامعه صحیح و ناصحیح را از هم تشخیص نمیدهیم و در یک ناآگاهی مطلق به سر میبریم البته این روند خود از یک آینده خوبی خبر میدهد میتوان گفت که داریم از یک مرحله زندگی گذر میکنیم از ناآگاهی اجتماعی به

مدرنیسم تمدن و شهرنشینی در حال گذار هستیم. به عبارتی همه این تحولات خبر از تغییرات بنیادین در فهم و آگاهی افراد جامعه میدهد و از این بابت من خوشحال هستم و به آینده امیدوارم. به همان دلیل که گفتم همه اینها خبر از یک چیز خاص یک تغییر بنیادین از فهم انسانها دارد همه این سوال ها و انتقادات نشانگر یک تحول است نشانگر آن است که به قول آلبر کامو برده به جای رسیده که دیگر نمیتواند فرمانهای جدیدی را بپذیرد و برای خود حقی برابر با ارباب قائل است نه کمتر نه بیشتر و میخواهیم آن نه بزرگ را بگوئیم. انسان وقتی این زشتی ها را متوجه میشود تا یک زمانی برای آن جوک درست میکند و میخندد ولی یک جا خسته میشود و برمیگردد مقاومت میکند در اینجا دیگر بی تفاوت نیست دیگر به این راحتی خواب نمیشد در این مرحله از آگاهی، دیگر هیچ دین و مذهبی نمیتواند مانع آگاه شدن انسانها شود البته شاید تعدادی از طرفداران حفظ وضع موجود بخواهند این روند را به تاخیر انداخته و باز نهایت بهره برداری و سوءاستفاده را از جهالت و نادانی انسانها ببرند ولی چیزی که مهم است این تغییرات ناگزیره و در درون جامعه اتفاق افتاده است انسانها خواسته و حتی ناخواسته آگاه شده اند و هر چقدر از جهالت دور میشوند سعی میکنند با پلیدی ها مبارزه کنند...

اینجاست که به آن خود آگاهی میرسند که اگر دیگران تخلف میکنند من یکی مطلقا مرتکب هیچ تخلفی نشوم. در صورتی که امروزه در جامعه قضیه دقیقا برعکس هست همه میگویند من نخورم دیگری خواهد خورد اگر من دزدی نکنم دیگری میدزد ولی یک مقدار سطح شعور انسانی که بالا تر میرود حتی در حد یک موجود زنده مثلا وقتی در حد یک مورچه میفهمد میگوید من کاری به دیگران ندارم من موظف هستم به عنوان خلیفت الله مطلقا هیچ تخلفی نکنم. از کارم ننم چیزی که براش زحمت نکشیده ام برندارم ... آن موقع شعار زندگی کنار میرود و هر کس در حوزه کاری خود با احساس مسئولیت واقعی عمل میکند تازه این نقطه صفر است اینجا انسان صاحب اندیشه میشود و تصمیم میگیرد که دست رنج دیگران را چپاول نکند زور نگوید دیکتاتوری نکند ظلم نکند و فقط فقط به دست رنج و زحمت خود قانع باشد.
وقتی این آگاهی حاصل شد و بهش عمل شد انسانها به صورت واقعی به فکر آبادانی و خدمت واقعی به همنوعان را شروع میکنند نه اینکه تظاهر به خدمت بکنند وووو.... پس:
1-تغییرات بنیادین در فهم انسانها ناگزیره: چه بخواهیم یا نه این اتفاق خواهد افتاد و انسانها روز به روز عاقلتر میشوند و از رفتارهای خشونت آمیز و غیر متمدن دوری میکنند و با تفکر و اندیشه رفتار میکنند.
2-هیچ شخص و یا گروهی نمیتواند جلو آگاه شدن ناخواسته انسانها را بگیرد پس بیهوده برای در جهل ماندن انسانها تلاش نکنید.
3-آگاهی خود در همه حوزه های اجتماعی منجر به اصلاحات اساسی خواهد شد چنانچه در انتخابات اخیر دیدیم با تمامی فشارها و محدودیت ها باز مردم رشد سیاسی خود را در همان حد محدود نشان دادند.
4-البته اصلاحات متولی میخواهد و بایستی اصلاحات هدف دار باشد و جامعه ما را قدم به قدم به پیش ببرد.
5-و اینکه خود این افراد و رهبران یا آوانگاردهای توسعه اجتماعی باید به یک اجتماع به یک مجموعه که دارای یک مانیفست مشخصی هستند تبدیل شوند تا به صورت مجموعه افکار مشترک با یک پارادایم مشخص به عنوان یک سکوی پرتاب ما را از یک افکار سنتی و خرافی که در آن گرفتار شده ایم رهایی بخشیده و شروع به آموزش ارزش های صحیح انسانی کنند.
در این مرحله تازه میتوان از الفبای یک جامعه مردم سالارانه و اعتقاد داشتن به اصول بنیادین دمکراسی و احترام گذاشتن به حقوق شهروندی و مهمتر از همه از مومن واقعی بودن سخن گفت.
چیزی که امروزه در جامعه ما ضرورت دارد و یادم رفت اشاره کنم اینکه اگر هر کسی به توانایی های خود آگاه باشد شغلی فراتر از توانایی خود نخواهد پذیرفت. البته این سطح آگاهی هنوز به چندین سال زمان نیاز دارد. مثلا هر کسی به خود اجازه نمیداد نماینده مجلس بشود یا رییس جمهور یک کشور بشود یا به راحتی قبول نمیکند مدیر کل یک مجموعه شود و یا برای اخذ مدرک تحصیلی بالاتر به دانشگاه برود و غیره ... در این قضایا فقط کافیست هر فرد یک ربع برای خودش وقت بگذارد و این سوال را از خودش بپرسد آیا من مجاز هستم مثلا من مجاز هستم رییس جمهور یک ملت بشوم یا مجاز هستم نماینده مجلس بشوم و یا آیا من مجاز هستم دانشجوی دکترا باشم به عنوان مثال من چقدر مطالعه داشته ام که در مقطع دکترا تحصیل کنم ... و یا فردی که تحت شرایطی مدرک دانشگاهی برای خود دست و پا کرده است ایا مجاز هست استاد دانشگاه شده و برای دیگران ناآگاهی و نادانی تدریس کند و

غیره. کافیست فرد در درون خود خودش را قانع کند. مطمئن باشید هر کسی عمیقا این سوالات را از خودش بپرسد دنبال خیلی کارها و شغل ها نخواهد رفت و شغلی انتخاب خواهد کرد که توانایی آن را دارد. باز اینجا موضوعی فراموش نشود که اصل مجاز بودن در دنیای متمدن یک استاندارد های دقیق علمی و اخلاقی دارد و هر شخص نمیتواند برای خودش استانداردهای جدیدی را تعریف کند. حالا از همه شماها یک سوال داشتم شما فکر میکنید وقتی مثلا آقای دکتر محمود احمدی‌نژاد و یا هر کس دیگر خواستند رییس‌جمهور ایران شوند به این چیزا فکر میکردند؟یا...

((دکتر عبداللهی))

drkarimabdollahi